



۲۰۲۰/۱۰/۰۹

محمد داؤد مومند

غبار در نقش یک عنصر بی مسلک و مخبر دربار

این مقاله به مثابه آئینه قد نمای است، که در آن سیمای طبیعت، فطرت، کرکتر و شخصیت حقیقی و واقعی بسیار خورد و کوچک غبار، آفتابی و برملا شده است.

این مقاله مستند ثابت میسازد، که تخیلات و احساسات و شعار های انقلابی غبار، تظاهر به بزرگ منشی، خود را گاهی مشروطه خواه ملی و گاهی هم به ذوق و مزاق و مشرب چیگرایان بی خدا و لامذهب، به اصول دیالکتیکی تاریخی، تاریخ نوشتن و آن را علمی پنداشتن، که در مجموع، مظهر مشرب شیادان سیاسی و مؤرخین و نویسندگان سیاست باز و عناصر این الوقت و بی مسلک است، جز فریفتن و تخدیر و تسخیر اذهان مردم با سحر کلام چیز دیگری نیست، یعنی غبار کسی و سیمای است، که درین مقاله، نقاب از رویش برداشته شده و بی سیرت گردیده است.

مرحوم سید قاسم رشتیا، مؤرخ، نویسنده و سیاستمدار معروف کشور، تحت عنوان « مقاله غبار » چنین مینویسند:
... در همین موقع حادثه ای رخداد که برای من بسیار گران تمام شد، و آن مقاله آقای غبار بود، این مقاله تاریخچه ای دارد که قابل ذکر است.

در ابتدای حکومت سردار شاه محمود خان، روزی استاد سلجوقی که تازه به حیث رئیس مستقل مطبوعات حق شمول را در مجلس وزراء حائز کرده بود، در مجلس مطبوعات با وجد و هیجان فراوان زیاد به رفقاء گفت که:
دیروز در مجلس وزراء در باب آزادی مطبوعات مذاکره شد، صدراعظم صاحب گفتند که انتقاد باید آزاد باشد، و اگر به شخص خود من هم انتقاد کنند، فرقی نمیکنند و من آنرا به خوشی استقبال میکنم.
باید مردم بیدار شوند و به امور مملکت خودعلاقه بگیرند، تنها حیثیت اشخاص در نظر گرفته شود.
استاد سلجوقی این را به قسمی بیان کرد که هر کدام از اعضاء مطبوعات به وجد آمده و در صدد نوشتن مضامین بر آمدند.

من درین لحظه با خود می اندیشیدم که رفقای همکار ما که مست هستند، چه مقالاتی خواهند نوشت؟

و مقامات بالا چه مقدار آنرا تحمل خواهند توانست، و وضع چه خواهد شد؟

چند روزی از این گفتار تیر نشده بود که اندیشه من به حقیقت پیوست. یک مضمون غبار تحت عنوان "اقتصاد ما"، به مقام ریاست مواصلت نمود که در آن به شخص عبدالمجید زابلی و پروگرام اقتصادی او و سوانح زندگی او حملات شدیدی بعمل آمده بود و همه کار ها و فعالیت های زابلی به صورت منفی قلمداد و به ضرر افغانستان تلقی شده بود.
داوطلب نشر این مضمون هم مدیر روزنامه اصلاح بود.

روزی که این مضمون برای مطالعه به مجلس مطبوعات آورده شد به شنیدن آن واه واه گفتند و تعریف ها کردند. درین روز رئیس مطبوعات مریض بود. وقتی مضمون خوانده شد دیدم نه تنها الفاظ آن بسیار شدید است بلکه حملات شخصی بالای عبد المجید خان زابلی و پروگرام اقتصادی او در برداشت که یقیناً نشر آن به شکل فعلی دستگاه حکومت را با

بحران بزرگی مواجه خواهد ساخت. لذا به آقای غبار گفتم که بسیار مضمون عالی است اما اگر اجازه بدهد بعضی از عبارات آن را تغییر بدهم، بعداً نشر خواهد شد. غبار نزاکت مسئله را درک کرده گفت به شما اعتماد دارم و مضمون را به من سپرد. آنرا بخانه خود آوردم و تا حد ممکن الفاظ آن را تغییر دادم اما این چاره کار را نمیکرد زیرا اصل موضوع و مقصود آنقدر شدید بود که نرم ساختن کلمات چاره آن را کرده نمیتوانست، از این سبب با استاد سلجوقی تلفونی صحبت کردم و مقاله را برای او فرستادم. بعد از مطالعه مضمون از من پرسید که حالا چه کنیم؟

گفتم غبار کسی نیست که به آسانی از گپ خود بگذرد بهتر است که مضمون قبل از نشر به خود زابلی فرستاده شود و ما از سیاست کاربگیریم. چون زابلی یک شنگ جوانی و کاکگی دارد شاید موافقت کند در آن صورت اگر مضمون نشر هم میشود کدام مسئولیتی متوجه ما نمیگردد. این نظریه مورد قبول سلجوقی واقع شد. موتروان خود را فرستاد تا مقاله را در پغمان به زابلی برساند.

زابلی عصر همان روز مقاله را مسترد کرده شفاهی پیغام فرستاد که اگر شما این مقاله را نشر میکنید فرق نمیکند من هم مقاله و جواب خود را برای نشر میفرستم.

استاد سلجوقی دوباره با من مشوره کرد، گفتم معلومدار زابلی عصبانی شده است. بهتر است شما با زابلی حرف بزنید و کدام راه و چاره دیگری پیدا کنید. استاد سلجوقی با او حرف زد. زابلی خواهش کرده بود تا برایش موقع داده شود که قبل از نشر مقاله در مجلس مطبوعات اشتراک ورزیده و روی این موضوع مباحثه نماید. اگر قناعت حاصل شد از نشر مقاله صرف نظر، و اگر نه مضمون نشر شود و او یعنی زابلی هم جواب خود را نشر خواهد کرد. همه رفقاء به این قناعت کردند.

همان روز مجلس مطبوعات به حضور رئیس و تمام اعضاء و اشتراک زابلی دایر گردید. مقاله غبار دوبار خوانده شد. وقتی زابلی در اطراف الزامات وارده معلومات داد از طرف آقای قدیر خان تره کی و برهان الدین کشکی مخصوصاً، عکس العمل های شدید ابراز گردید. نتیجه اینکه قناعت هیچ طرف حاصل نگردید و مقاله نشر شد. زابلی حق جواب را برای خود محفوظ ساخت.

چند روز اول هیچنوع عکس العمل را از حلقه های بالا احساس نکردیم. زیرا درین وقت سردار شاه محمود خان با زابلی و عتیق رفیق رئیس زراعت برای دیدن پروژه های ولایات شمال رفته بودند. بعد از مراجعت آن ها در یکی از روز های مجلس وزراء که استاد سلجوقی هم در مجلس بود از صدارت تلفون شد که صدر اعظم میفرماید شما با آقای غبار در مجلس وزراء حاضر شوید. با خود گفتم خدا خیر کند. چون فاصله نزدیک بود من و غبار هر دو پیاده روان شدیم. بین راه از آقای غبار پرسیدم که میدانید که سبب احضار ما چه خواهد بود؟ بصورت موجز و قاطع گفت، «نمیدانم.» طبعاً غبار دروغ میگفت- مومند»

باز پرسیدم که بعد از نشر این مقاله آیا شما با کدام یکی از بزرگان مواجه شده و کدام صحبت و یا عکس العملی درین باره شنیده باشید؟

غبار گفت «ابداً» (باز هم غبار دروغ میگفت- مومند)

بار دیگر هم سؤال کردم به نظر شما در این مجلس ما چه موقی اختیار نمائیم؟ جواب داد «فهمیده نمیتوانم» دیدم از آقای غبار چیزی حاصل نمیشود، خاموشی اختیار کردم.

میرزا محمد شاه رئیس ضبط احوالات ما را به داخل مجلس وزراء رهنمایی کرد. این بار اول بود مجلس وزراء را می دیدم.

سردار شاه محمود خان در صدر و وزراء به دو طرف شان مقابل یک میز مستطیل قرار داشتند. میرزا محمد شاه که منشی مجلس وزراء بود در پائین میز جای داشت و در پهلو او دو چوکی برای ما گذاشته شد.

همینکه نشستیم سپه سالار شخصا آغاز به سخن نموده خطاب به آقای غبار گفتند:

آقای غبار روزیکه شما به همراهی برادر تان عبدالرشید بیغم به خانه ما، آمدید، نگفتید که به نوشتن این مقاله شما را سلجوقی و رشتیا تحریک کردند؟

به شنیدن این سخن من و سلجوقی با تعجب به طرف غبار نگاه کردیم که چه جواب خواهد داد؟

دیدیم که آقای غبار از جا برخاست و بعد از تعظیم بسیار غرا، مختصراً گفت: « بلی » و پس به جای خود نشست.

درین وقت چهره سپه سالار روشن شد. سر خود را بالا کرده گفتند: « حالا که آقای غبار مسئله را برای تان روشن ساخت، باقی کار مجلس است که چگونه باز خواست و تحقیقات میکند. »

شاغلی سید قاسم رشتیا به ادامه ماجرا، مینویسند:

"ما خبر نداشتیم اما معلوم شد که در این چند روز در حلقه های بالا بحرانی موجود بود، عبدالمجید خان زابلی به حضور شاه شکایت نموده و چنان وانمود کرده بود که مواد مقاله غبار از عتیق رفیق به موافقه « صدراعظم سردار شاه محمود غازی » تهیه شده و تنها نوشتن آن را غبار به ذمه گرفته است.

گویا با تصدیق غبار این « اتهام از سر صدراعظم و عتیق خان رفع شد. »

بعد سپه سالار متوجه ما شد و به نجیب الله خان وزیر معارف امر کردند که مقاله را بخواند.

از شنیدن مضمون غبار لحظه به لحظه زابلی آشفته تر میشد و کسانی که تا به حال آن را مطالعه نکرده بودند نیز اکنون مطالب آن را بخوبی درک کردند. وقتی خواندن مقاله پایان یافت آقای زابلی سر بالا کرده گفت: « جای حیرت است که استاد سلجوقی و آقای رشتیا هردو با من از نزدیک همکاری و هر صدایی میکشند خواه بصورت مستقیم خواه به ذریعه جراید و خواه در مجلس نظریات شان را عملی مینمایم. »

بعداً متوجه من شده گفت « خصوصاً هدف من آقای رشتیا است که در تمام پلان ها و پروگرام های اجتماعی و فرهنگی دخیل میباشد، عجیب است که از یکطرف همکار و از جانب دیگر به مقابل من تحریکات میکند. »

وقتی گفتار آقای زابلی ختم شد قبل از اینکه استاد سلجوقی حرف بزند من اجازه خواسته جواب دادم که این طرز تلقی درست نیست، بالعکس من و استاد سلجوقی از اول تا آخر مخالف نشر این مقاله بودیم، من نه تنها آقای غبار را تحریک نکردیم بلکه برخلاف، سعی آخرین خود را برای جلوگیری از نشر مقاله به عمل آوردیم.

سپس تمام جریان موضوع را تا آخر بیان کردم و شرح دادم که برای نرم ساختن مضمون و پیدا کردن یک راه حل قابل قبول چقدر کوشش کردیم و خطاب به آقای زابلی گفتیم: « من شخصاً هیچگونه مخالفتی با شما ندارم شما به حرف یک شخص یعنی غبار، اعتبار کرده چنین نظریه خلاف حقیقت را نزد خود قائم میسازید. »

ولی قناعت مجید خان زابلی را نسبت به بی غرضی خود حاصل کرده نتوانستم، زیرا مقاله غبار به حدی ماهرانه و قاطع بود که موقع برای شنیدن هیچگونه دلایل منطقی هم باقی نگذاشته بود.

په هر صورت این یکی از تلخ ترین خاطرات حیاتم به شمار میرود، زیرا ایمان و عقیده مرا به « کرامت » انسانی متزلزل ساخت، خصوصاً گفتار آقای غبار تجربه نئی بود که در عالم سیاست با آن روبرو شدم". ختم نوشته دانشمند محترم سید قاسم رشتیا.

تبصره این جانب: نوشته فوق الذکر شاعلی رشتیا، ثابت میسازد که میر غلام محمد غبار به کدام سویه یک آدم منافق، بی موازانه، فاقد متانت، دو رو، شاید، سیاست باز و مداری سیاسی بود.

غبار به قول معروف مردم ما، هم به نعل میزد و هم به میخ.

فکر نکنم که حتی یک مخبر ریاست ضبط احوالات هم، حاضر میشد که به سویه غبار خود را در محضر اعضاء مجلس وزراء و بزرگان حکومتی به این اندازه کوچک و خوار و زار و زبون بسازد، زیرا مخبر ریاست ضبط احوالات تنها وظیفه مخبری را در برابر تنخواه و معاش نا چیز و اعاشه و تأمین نفقه فامیل اجراء میکرد، نه ادعای بزرگ مبارزه طبقاتی و مجادله علیه مظالم طبقات حاکمه در کشور و نقش رهبری حزب وطن و دعوی خدمت به خلق و طبقات و اقشار محروم و مظلوم جامعه یا امثالهم.

ولی غبار تظاهر به انقلابیگری و چپگرایی و مترقی بودن میکرد و اندرین راه خود را قافله سالار کاروان عناصر انقلابی و مترقی میدانست و احد من الناس در نظرش، آدم معلوم نمیشد، در حالیکه خودش در موقف مخبر دربار قرار داشت و مخفیانه و دور از انظار مردم به خانه شاه محمود خان صدراعظم میرفت.

غبار به حیث یک آدم سیاسی منافق، و نمک حرام، یک ربع کتاب جلد دوم تاریخ سیاسی خود را در مذمت، ولی نعمتش شاه محمود خان غازی اختصاص داده است، در حالیکه در دورهٔ صدارتش، حیثیت و مقامی بالاتر از یک مخبر مسلکی نداشت.

شاعری در آن زمان خصلت دو چهرهٔ غبار را در بیت ذیل چنین ترسیم کرده بود:

این غبارجان گربه ظاهر جنگ و اشلق میکند

چون به خلوت میرسد آنجا تملق میکند

شاعلی سید قاسم رشتیا مینویسد: که آقای غبار نظر به درخواست من، برای یک مدت نگارندگی روزنامه انیس را بدست گرفت.

ملاحظه میگردد که غبار چپگرا عملاً در ساحه مطبوعات نیز در خدمت حکومت قرار داشت و به ذوق اربابان حکومتی و طبقات حاکمه مقاله ها و مضامین مینوشت و نوکر حکومت بود.

باز هم به قول علامه داکتر اقبال:

ای بسا آدم که ابلیسی کند

ای بسا شیطان که ادریسی کند

په درناوی



[برای مطالب دیگر داؤد مومند، اینجا کلیک کنید](#)